

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما در ارتباط با حدیث شرط بود و گفتیم که برای اثبات صحت معاطاة به حدیث شرط استدلال کرده اند کما این که برای اثبات لزوم معاطاة هم به آن استدلال شده است. عرض هم کردیم که استدلال به این حدیث برای اثبات صحت معاطاة تابع میناست. اگر گفتیم اجماع بر عدم لزوم معاطاة وجود ندارد و لزوم همه درست شد، صحت معاطاة را هم می شود از حدیث شرط به دست آورد. یا این که کسی بگوید اجماع هم باشد، من در مساله ی حجیت آن حرف محقق خوئی را قبول ندارم. ولی بالاخره این ها را توضیح داده ایم.

در سند حدیث شرط هم مشکلی نداریم. چون برای حدیث شرط، عده ای ادعای تواتر کرده اند. تواتر را هم قبول نکنیم، استفاضه اش مسلم است. این حدیث، این کلمات، حالا با تعبیر مؤمنون، مسلمون، فإن المسلمین، به تعبیر زیبای محقق خوئی و بقیه ی بزرگان، از اهل البیت علیهم السلام، به ما رسیده است و در بعضی از روایات عین این عبارت را امام علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله هم نسبت داده اند. لذا ما در مساله ی سند مشکلی نداریم.

اما مساله ی دلالت؛ جناب شیخ دلالت حدیث شرط را در سه جا بررسی کرده اند. یک جا در همین بحث لزوم معاطاة است که دیروز هم عبارت شیخ را خواندیم و شیخ هم تصریح کرد به این که این حدیث دلالت می کند به خاطر این که از آن مطلق الالزام و الالتزام به دست می آید که این را می خواهیم بحث کنیم. بعد هم گفت که در این حدیث دو اطلاق وجود دارد. هم اطلاق دارد به جهت این که شروط ابتدائی را می گیرد کما این که شروط ضمنی را می گیرد و هم اطلاق دارد از این جهت که در شروط ابتدائی بین قول و فعل فرقی نمی گذارد. من اگر الزامی داشته باشم به عملی، مظهر این الزام، قول باشد یا فعل فرقی نمی کند. التزامی داشته باشم به عملی، مظهر این التزام قول باشد یا فعل، فرقی نمی کند. کما این که فرقی نمی کند که این الزام و التزام مثل بیع ابتدائی باشد که من وقتی می خواهم بفروشم، الزامی و التزامی دارم به این عمل، یا در ضمن یک چیز دیگری باشد. بنابراین شیخ در این جا، اطلاق را قبول کرد و با آن مساله ی لزوم بیع و معاطاة را درست کرد.

اما شیخ در اول خیارات، باز این بحث را مطرح می کند و عجیب است که آن جا دلالت حدیث را رد کرده است.

در قبل از بحث خیار شرط، شیخ وقتی می خواهد درباره ی شروط بحث کند، آن جا باز یک بحث دیگری است که وقتی شیخ به بحث خیارات رسیده، خیار شرط را از توابع بحث شروط مطرح کرده است بعضی هم اشکال کرده اند که چرا اول، خیار شرط را نگفته اید تا بعد در شروط بحث کنیم؟ پاسخ داده اند که چون شروط ارزش بحث دارند لذا شیخ ذیل بحث شروط آورده است تا اول ماهیت شرط و اقسام آن معلوم شود. آن جا هم شیخ این حدیث را بحث کرده است.

عبارات مرحوم شیخ در ابتدای خیارات:

در ابتدای خیارات، تعبیرشان این است:

و منها قوله صلى الله عليه و آله و سلم، "المؤمنون عند شروطهم" و قد استدل به على اللزوم غير واحد منهم المحقق الاردبيلي قدس سره...

بله! غیر واحدی از علماء با همان تحلیلی که گفتیم به این قول نبی اکرم صلی الله علیه و آله بر لزوم استدلال کرده اند. کما این که هر دو شهید هم همین را بیان کرده اند، صاحب حدائق بیان کرده است، صاحب جواهر بیان کرده است. بعد جناب شیخ توضیح می دهد که:

بناء على أن الشرط مطلق الالزام و الالتزام من غير ربط بعقد آخر...

یعنی همان چیزی که در اول معاطاة گفتیم. اگر کسی گفت شرط، مطلق الزام و التزام است ولو این الزام و التزام ابتدائی باشند یعنی این الزام و التزام در ضمن عقد دیگری مطرح نباشد آن موقع این استدلال صحیح است. توضیح آن که یک بار من این کتاب را به شما می فروشم و در ضمن این کتاب، شرط می کنم که شما این کار را نکنید. این شرط ضمن عقد است. اشکالی ندارد. این شرط ابتدائی نیست. این شرط، به عقد دیگری ربط پیدا کرده است. یک بار ازدواجی واقع می شود و در ضمن این ازدواج شرطی وجود دارد، این شرط، ابتدائی نیست. اما اگر من بخواهم شرط را روی خود عقد پیاده کنم؛ خب عقد، الزامی است که در ضمن عقد دیگری نیست. شیخ می فرماید بناء بر این که شرط همین باشد استدلال آقایان به حدیث صحیح است.

تفاوت الزام با التزام:

در توضیح عبارات شیخ هم همه گفته اند که تفاوت الزام و التزام در حیثیت صدور و وقوع است. یعنی الزام مثلا از ناحیه ی بایع است و التزام از ناحیه ی مشتری است چون کسی نمی تواند هم الزام و هم التزام را برای خودش جعل کند. گفته اند ظاهر این دو تعبیر، دو حیثیت است. شیخ می گوید الزام از یک طرف است و التزام از طرف دیگری است که آن الزام را بپذیرد. منتهی اگر شرط، مطلق این الزام و التزام باشد، اشکالی ندارد و می توانیم حدیث شرط را دال بر لزوم بدانیم. دیروز هم توضیح دادم که این حدیث جمله ی خبریه در مقام طلب و بعث است لذا از آن وجوب در می آید و می شود "الشرط يجب الوفاء به".

فإن العقد على هذا شرط فيجب الوقوف عنده و يحرم التعدى عنه فيدل على اللزوم بالتقريب المتقدم في "أوفوا بالعقود"...

خیلی زیبا گفته اند که بنابراین اوفوا بالشروط "عین" "أوفوا بالعقود" است. شرط واجب الوفاء است عقد هم واجب الوفاء است. منتهی شرط اطلاق دارد و توسعه اش از عقد بیشتر است.

اشکال شیخ به دلالت حدیث شرط بر لزوم معاطاة:

بعد از این مطلب، شیخ اشکال می کند:

لكن لا یبعد منع صدق الشرط فی الالتزامات الابتدائیة...

ما زیر بار این ادعا نمی توانیم برویم و نمی توانیم بگوییم شرط بر التزامات ابتدائی صادق است. خیر! ما شرط را چیزی می دانیم که ضمن چیز دیگر باشد. بعد شیخ یک ادعای سنگینی می کند:

بل المتبادر عرفا هو الالتزام التابع...

با این عبارات بعدا کار داریم. شیخ می گوید اصلا متبادر عرفی از کلمه شرط، الزام تابع است. الزامی است که تابع یک چیز دیگر باشد. یعنی الزام ضمنی نه الزام استقلالی و ابتدائی.

كما یشهد به موارد استعمال هذا اللفظ...

جناب شیخ یک ادعایی می کنند. می خواهند بفرمایند که اصلا مواردی که کلمه ی شرط در آن ها استعمال شده است و آقایان استعمال شرط را در آن در الزام ابتدائی می دانند، آن جا هم به نظر ما این طوری نیست. به این کلماتی که می خوانم دقت کنید چون برای من موضوعیت دارند:

حتى - این حتی مهم است - فی مثل قوله فی دعاء التوبة...

شیخ می خواهد آن شاهد اجلای ادعای آن ها را خراب کند. چون در مقابل این نظریه یک نظریه ی دیگری است که می گوید ما إلی ما شاء الله روایاتی داریم که شرط را در الزام ابتدائی به کار برده است. شما جناب شیخ! می گوئید متبادر از شرط این است که باید الزام تابعی باشد، الزام ضمنی مطرح باشد در حالی که ما إلی ما شاء الله موارد استعمال شرط در معنای ابتدائی را داریم که بعضی از آن ها هم دارای اسناد صحیحه ی معتبره هستند. این ها را چه می خواهید بکنید؟!

شیخ می گویند حتی در روشن ترین مواردِ مورد ادعای شما - که آن را خواهیم خواند - من قبول ندارم که شرط به معنای الزام ابتدائی و استقلالی به کار برده شده است.

حتی فی مثل قوله فی دعاء التوبة: و لک یا ربّ شرطی اّلا أعود فی مکروهک و عهدی أن أھجر جمیع معاصیک...

دعای توبه دعای بسیار زیبای امام سجاد علیه السلام در حاشیه ی مفاتیح است.

سوال در مورد این کلمه ی شرط است که وجود مقدس زین العابدین علیه السلام در دعا به کار برده است؛ این شرط که معنایش اجتناب از معاصی است، آیا خداوند این اجتناب از معاصی را در جای دیگری شرط کرده است و عبد می گوید من آن شرط را امثال می کنم؟! جای دیگری خداوند این را الزام کرده است که من بخواهم آن الزام را ملتزم شوم؟ یک عقد دیگری بوده است؟ یک قرار دیگری بوده است؟ آیا در جای دیگری به صورت ضمنی آمده است و من الان دارم به آن ملتزم می شوم؟ یا این طوری نیست! بلکه لزوم اجتناب از معاصی در ضمن عقد و قرار دیگری گذاشته نشده است بلکه خودش قرار و دستور الهی است و حکم مستقل خداوند است. اگر کلمه ی شرط، در این دعا که می گوید من به شرط الهی التزام پیدا می کنم و از ناحیه ی خداوند الزامی است و از ناحیه ی من التزامی است، جای دیگری و در ضمن عقد دیگری است، در این صورت شیخ حق دارند که بگویند شرط، ظاهر در امر ضمنی است در صورتی که چنین چیزی صحت ندارد.

شیخ می گوید اگر این جا دقت کنید می بینید که چیز دیگری وجود دارد که این شرط آن جا آمده است. قائلین به اعمیت شرط به این فقره استشهاد می کنند که می گوید:

و لک یا ربّ اَلَّا اُعود فی مکروهک...

شرط من این است که به گناه بر نگردم، به آن چه که تو نمی پسندی بر نگردم. خب این که من ترک گناه کنم، آن چه را که تو نمی پسندی ترک کنم، آیا در جای دیگری است؟ اگر در جای دیگری است شما راست می گوئید و اگر نیست پس شرط در این جا در الزام ابتدائی به کار رفته است. این التزام ابتدائی است، آن الزام ابتدائی بوده است این التزام هم ابتدائی است. و همین طور استشهاد می کنند به:

و قوله فی أول دعاء الندبة بعد أن شرطت عليهم الزهد فی درجات هذه الدنيا الدنیة فشرطوا لک ذلك و علمت منهم الوفاء به...

شاهد این کلمه ی "بعد أن شرطت عليهم الزهد" این زهد، شرط خداست؛ آیا این شرط در جای دیگری آمده است؟ یا خداوند این ها را تکلیف به زهد کرده است. تکلیف به زهد، تکلیف ابتدائی است. این جا که می گوید "بعد أن شرطت عليهم" این شرط را در همان معنای تکلیف ابتدائی پیاده می کند.

شیخ می خواهد بگوید:

کما لا یخفی علی من تأملها...

حتی در این موارد هم شرط، ضمنی است نه استقلالی و ابتدائی. این "حتی" هم مال همین است و اگر توانست این را حل کند، دیگر بقیه را نمی گوید. در دعای توبه، شرط در ضمن توبه است. قرار توبه شرطی به نام اجتناب از معاصی و عدم عود فی مکروه الهی دارد. این شرط ضمن عقد توبه است.

شیخ می گوید اگر در دعاء تأمل کنید می بینید که این شرط هم ضمنی است. کما این که اگر در "بعد أن شرطت علیهم الزهد" تأمل کنید، این هم شرطِ إعطاءِ آن درجات است. شیخ می گوید یک قراری وجود دارد. حالا این قرار، قرار توحید است یا چیز دیگر. خدا رحمت کند علامه ی طباطبایی که ذیل بحث عالم ذرّ، این را تحلیل می کند. رسیدن به آن با توجه به غیر او جمع نمی شود. "درجات هذه الدنيا الدنیة" هم یعنی همین! خداوند قراری دارد که در ضمن آن این زهد در درجات دنیا شرط شده است.

لذا شیخ می گوید ما قبول نداریم که در موارد استعمالات فصیح از روایات ما، جایی وجود داشته باشد که شرط به معنای استقلای به کار رفته باشد. خیر! همه اش ضمنی است.
کما این که:

مع أن کلام بعض أهل اللغة یساعد علی ما ادعینا من الاختصاص...

در بحث معاطاة گفتند که شرط لغةً مطلق الزام و التزام است. این جا می گویند خیر! بعض از اهل لغت حرف ما را دارند می گویند و می گویند شرط فقط در ضمنی به کار می رود:

ففی القاموس الشرط الزام الشئ و التزامه فی البیع و نحوه.

این مطلب شیخ در اول خیارات بود. پس ما در جمع بین عبارات شیخ مشکل داریم. ایشان در معاطاة از لغت و عرف استدلال کرد برای اثبات اطلاق الزام و التزام و با این اطلاق، لزوم معاطاة را درست کرد در حالی که در خیارات، آن استدلال خودش در معاطاة را ردّ کرد و گفت متبادر عرفی، شرط

ضمنی است. استعمالات فصیح هم همین حرف ما را تایید می کند حتی مثل "و شرطی لک ألا أعود" و "بعد أن شرطت علیهم الزهد" و از طرف دیگر بعض اهل لغت هم این ادعای ما را تایید می کنند.

بالاخره آیا ایشان اطلاق را پذیرفته اند یا منکر آن هستند؟! این ها نشان می دهد که مکاسب آسان نیست! این ها درس اجتهادی شیخ است. بنابراین وقتی شیخ به خیارات می رسد چاره ای ندارد جز این که رساله ی فی الشروط را تهیه کند تا تکلیف شروط را روشن کند و معنای عرفی شرط را اولاً، و صدق عرفی شرط را بر شروط ضمنی و شروط استقلالی ثانیاً درست کنند و از آن جا که شرط، موضوع دلیل است فقیه چاره ای ندارد جز این که موضوع دلیلش را منقح کند. چرا شرط، موضوع است؟ چون عرض کردم که "المؤمنون عند شروطهم" یا "المسلمون عند شروطهم" را به صورت موضوع و محمول در بیاورید می شود "الشرط يجب الوفاء به". لذا آقایان هم درست گفته اند که این یک رساله ی مستقلی است. لذا در اول بحث شروط، "القول فی الشروط" درست است.

یکی بودن نظر شیخ در بحث شروط و بحث معاطاة:

در این رساله، می خواهد به حرفی که در بحث معاطاة زده اند برگردد. آن جا شیخ موارد متعددی از روایات را ذکر می کند که شرط در آن ها در معنای استقلالی استعمال شده است. این جا - در بحث خیارات - می گوید ما چنین موردی نداریم حتی در دعای توبه و ندبه هم می شود شرط را به

ضمنی برگرداند اما در "القول فی الشروط" می خواهد مواردی را ذکر کند. حالا دو معنای عرفی و دو معنای اصطلاحی برای شرط می گوید که این ها را هم مرور می کنیم.

همین عبارات شیخ معرکه ی آراء شده است. هر کس هم هر چه گفته است باز در همین فضای شیخ است. بعضی ها حرف شیخ در ابتدای خیارات را قبول کرده اند مثل محقق خوئی؛ بعضی هم آن تحلیل شیخ در رساله فی الشروط را مبنا قرار داده اند که شیخ آن جا فتوی به اطلاق داده است و نشان داده است که استعمالات فصیحی ای وجود دارد که در آن ها شرط به معنای ابتدائی هم به کار رفته است. شیخ حرف آخرش را همین جا گفته است.

این عبارات شیخ را مروری بکنید. ما باید نظر بدهیم که شرط بر چه چیزی صدق می کند و اگر بر شرط ابتدائی صادق بود و معنایش الزام و التزام مطلق بود، آیا بر بیع هم صدق می کند یا نمی کند؟ صاحب حدائق ادعا کرده اند که تطبیق شرط بر بیع إلی ما شاء الله در روایات وجود دارد و بعضی هم گفته اند ما گشته ایم ولی پیدا نکردیم! ما باید بگردیم و از یک طرف صغری و کبرای مساله را درست کنیم و از طرف دیگر ببینیم که آیا صغریا در استعمالات فصیح صدق پیدا کرده است یا نه؟ اگر این دو سه مرحله را رفتیم بالاخره فتوای شیخ معلوم می شود. شیخ در آن جا تابع صاحب جواهر و صاحب حدائق است.

تا ببینیم چه خواهد شد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.